

مقایسه نظریه حلول در اندیشه غالیان و مظهریت و تجلی اسماء و صفات الهی در باور شیعی

دکتر پروین نبیان

(استادیار گروه الهیات دانشگاه اصفهان)

p.nabian@theo.ui.ac.ir

چکیده: این مقاله بر آن است که با بیان عقاید غالیان و اثبات کفرآمیز بودن اعتقادات آنان، پدیده غلو را برخلاف شکل ظاهری آن (مبالغه در عشق و محبت به حضرات)، حربه‌ای در دست دشمنان ائمه اطهار (ع) از جمله وهابیان معرفی و با استناد به روایات و شواهد تاریخی اثبات کند که سردمداران و رهبران فرقه‌های غلات نه تنها بویی از محبت نسبت به آن بزرگان نبرده‌اند، بلکه دشمن آنان بوده، فقط برای بدنام کردن شیعه و رسیدن به هدف‌های مادی و دنیوی خود، ادعای محبت نسبت به آن بزرگان می‌کردند. در این مقاله ضمن بیان تفاوت اساسی میان عقاید غلوآمیز و عقاید شیعه با اثبات مظهریت صفات حق برای ائمه اطهار (ع)، تمامی کمالات الهی برای آن بزرگان اثبات می‌شود، بدون اینکه منجر به خدشه‌دار شدن مخلوقیت و مربوطیت ایشان گردد. بدین ترتیب روش برخی دلسوزان شیعه را که در مواجهه با عقاید غلوآمیز غالیان برای سلب اتهام از مکتب شیعه، حضرات ائمه اطهار علیهم‌السلام را از مقام شامخ خود پائین آورده و شأن واقعی آنان را به جانیاورده‌اند، مردود دانسته و با توجه به مبانی نقلی و عقلی، مظهریت تمام صفات حق را برای آنان اثبات می‌نماید.

با درک معنی ظهور و تجلی خداوند در وجود امام معصوم علیه‌السلام و مظهریت کامل او نسبت به همه اسماء و صفات حق تبارک و تعالی، می‌توان از فرو افتادن در ورطه تعطیل و تشبیه (و البته غلو) در امان بود.

کلید واژه‌ها: غلو، الوهیت، علم غیب، مظهریت صفات حق، حلول، هویت غیبی احدی، محبت، تشیع.

طرح مسأله

یکی از ابعاد مظلومیت حق و اهل حق و به ویژه ائمه معصومین علیهم السلام و مکتب تشیع، ناشناخته ماندن تفکر آنان و مخدوش کردن تعالیم ناب آنها بسا انواع بدفهمی‌ها و اشتباهات و خرافات است. فتنه‌غالیان یکی از مهم‌ترین جریاناتی است که حاصل آن صدمه اساسی به تشیع حقیقی بوده متأسفانه هنوز هم آثار سوء آن باقی است.

به راستی غالیان چه کسانی بودند و چه اندیشه‌ها و اعتقاداتی داشتند و به چه دلیل ادعا می‌کنیم که صدمه بزرگی به عالم تشیع، بلکه بشریت وارد کردند؟ اساساً غلو در مورد حضرات معصومین علیهم السلام به چه معناست و چگونه می‌توان هم به فضایل عظیمی که خود در معرفی مقام امامت و ولایت فرموده‌اند قائل شد و هم دچار غلو نگردید؟

قطعاً اگر طالب معرفتی عادلانه و به دور از غلو در مورد حضرات معصومین علیهم السلام باشیم حق این است که سخنان خود ایشان را معیار این معرفت قرار دهیم چرا که «همانا امامت قدرش والاتر و شأنش بزرگتر و منزلتش عالی‌تر و مکانش منبع‌تر و ژرفایش عمیق‌تر از آن است که مردم با عقل خود به آن رسند یا با آرائشان آن را دریابند یا با انتخاب خود امامی منصوب کنند...» (کلینی [بی‌تا]: ج ۱، «کتاب الحجه»، ۲۸۴)

آن‌چنان که اشاره خواهیم کرد درد عاهای معتبر رسیده از ناحیه حضرات و نیز در پاره‌ای از خطبه‌ها و احادیث آن بزرگواران به مواردی برمی‌خوریم که شاید درک و فهم آن برای برخی اذهان مشکل باشد و آن را حمل بر غلو کنند، برای مثال از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است که آن حضرت فرمود: «أنا حي لا أموت... أنا علم الله المخزون» (نک. به سه خطبه بیان، تطنجیه و افتخار - به نقل از آشتیانی ۱۳۷۵: ص ۶۵۸) یا در حدیث قرب نوافل داریم: «...و ما يتقرب الي عبد من عبادي بشيء أحب الي مما افترضت عليه و أنه ليتقرب إلي بالنافله حتى أحبّه فإذا أحبته كنت إذا سمعه الذي يسمع به و بصره الذي يبصر به و لسانه الذي ينطق به و يده التي يبطش بها. إن دعاني أحبته و إن سألتني أعطيته.» (کلینی [بی‌تا]: حدیث ۲۷۳۰)، همچنین در توفیق شریف شیخ کبیر ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعید، در دعای هر روز ماه رجب المرجب چنین آمده است که: «... فجعلتهم معادن لكلماتك و أركاناً لتوحيدك و

آیاتک... لا فرق بینک و بینهم الا اتمهم عبادک... فبهم ملأت سماءک و ارضک حتی ظهر
آن لا اله الا انت...» (قمی ۱۳۴۹: ۲۴۰) و نظایر این گونه احادیث که در همین مقاله
بیشتر به آن خواهیم پرداخت.

از سوی دیگر، در تاریخ اسلام به فرقه‌های زیادی تحت عنوان غلات برمی‌خوریم
که به مطالب اغراق‌آمیزی در مورد حضرات معصومین علیهم‌السلام قائل شده‌اند اما اندیشه‌های
آنان نه تنها مورد تأیید آن حضرات قرار نگرفته بلکه بر عکس از سوی ایشان رد و طرد
شده، مورد لعن و نفرین قرار گرفته‌اند.

سرّ مطلب این است که اساس اندیشه غالیان بر حلول جزء الهی در جسم ائمه و
الوهیت آنها استوار شده است و همچنان که خواهیم گفت این مطلب عین کفر و شرک
است حال آن که اساس احادیث و خطبه‌های آن بزرگان در معرفی خود متکی بر
مظهریت اسماء و صفات حق است و فرق بین این دو از زمین تا آسمان است، این است
که می‌بینیم با وجود تمام این کمالات، بالاترین افتخار آنان بندگی و فقر در برابر
پروردگار عالم است. اشهد ان محمداً عبده و رسوله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم خود می‌فرمود:
«الفقر فخری» (نک. همدانی ۱۳۷۴: ج ۲، ۱۵۲).

«در عین اثبات شئون الهی برای مقام ولایت باید ولی را عبد مرئوس دانست و برای
او استقلال و جودی قائل نبود بلکه همه کمالات او را از حق دانست.» (آشتیانی ۱۳۷۵:
۶۵۳) در حالی که این نکته در حلول ملحوظ نیست و غالیان نه در اندیشه و اعتقاد و نه
در عملکرد خود رنگ و بویی از بندگی حق ندارند. فهم فرق بین نظریات اغراق‌آمیز
غلات و محبتی که ادعا می‌کنند با روایاتی که از قول خود ائمه در مورد رفعت قدر
ایشان وارد شده است امری سهل و ممتنع است یعنی در عین وضوح و روشنی، متأسفانه
بسیاری از دلسوزان فرهنگ اسلام و تشیع از درک آن عاجز مانده‌اند و لذا به قول استاد
عظیم‌الشان مرحوم آشتیانی: «متأسفانه در بین قدمای از روات اخبار اهل بیت علیهم‌السلام و
اقدمین از حاملان اخبار شیعه (رض) کسانی هستند که به واسطه نقل پاره‌ای از احادیث
در شأن ائمه علیهم‌السلام که دارای مضمون بلندی بوده است، مرمی به غلو شده‌اند. قمیون از
قدمای محدثان امامیه، جماعت زیادی را رمی به غلو کرده‌اند و بعدها متأخرین از اهل
رجال و اعظام از اهل درایه و حدیث آنها را از ثقات شمرده‌اند. و رمی بعضی از قمیون
به غلو ناشی از قصور دانسته‌اند. در بین متأخرین از علمای الهیه، محدث متبحر و
فقیه عالیقدر، آخوند ملا محمد باقر مجلسی اصفهانی (اعلی الله مقامه و شکر الله سعیه و

ضعف اجره) و اتباع او از کسانی هستند که روایات زیادی را به واسطه اشتغال بر این قبیل از مضامین دور از اعتبار می‌دانند. انکار این قبیل از روایات به اعتبار مضمون و مدلول، انکار فضایل اهل بیت عصمت و طهارت و انکار مقام معنوی آنهاست. اعراض از همه این روایات به عقیده نگارنده ظلم به اهل بیت عصمت علیهم‌السلام است. ای کاش خدشه در سند برخی از این روایات می‌نمودند و مدلول آن را انکار نمی‌نمودند...» (همان: ۶۵۵-۶۵۶)

در مقاله حاضر برای اثبات اینکه اظهارات غلوآمیز این قبیل فرقه‌ها و نسبت الوهیت دادنشان به حضرات معصومین علیهم‌السلام هیچ تشابهی با آنچه خود آن بزرگان در معرفی مقام رفیع امامت و ولایت فرموده‌اند ندارد، ابتدا مختصری در مورد تاریخچه پیدایش غلو و معرفی شخصیت رهبران غلات و انگیزه‌های آنان از طرح این قبیل سخنان و نیز موضع حضرات معصومین علیهم‌السلام در قبال آنان سخن می‌گوییم، سپس در بخش دوم به توضیح مفهوم مظهریت اسماء و صفات حق و تفاوت آن با حلول می‌پردازیم. در ضمن این بحث اثبات خواهد شد که بدون فهم معنای مظهریت، نه می‌توان به شناخت صحیحی از خداوند نائل شد و نه می‌توان شخصیت برگزیدگان الهی — به خصوص رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و جانشینان او — را به درستی شناخت. آری غالیان با طرح اندیشه سخیف حلول و همچنین سایر اعتقادات باطل خویش در کنار اعتقاد صحیح وصایت و ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام، تشیع علوی را زیر سؤال بردند و احادیث بسیاری را در مورد شخصیت ائمه معصومین علیهم‌السلام در پرده ابهام و غربت باقی گذاشتند و بدین ترتیب شیعیان و بلکه عالم بشریت را از فیض عظیم استفاده از محضر آن بزرگان در حدّ اعلی محروم کردند و این صدمه جبران‌ناپذیری است که تا رسوبات فکری غالیان باقی است آثار آن نیز باقی است. امید است که مقاله حاضر قدم کوچکی باشد در جبران این صدمه و معرفی شأن و مقام آن بزرگان.

بخش اول: غلو و زمینه‌ها و عوامل پیدایش آن

در علم فرقه‌شناسی واژه «غلو» اختصاصاً در مورد ائمه اطهار علیهم‌السلام به کار رفته و کیفیت غلو را به حدّ نبوت یا خدایی رساندن آنان با «قاتل شدن به حلول جزء خدایی در روح آنان» تعبیر کرده‌اند. منظور از غلات افراد یا فرقه‌هایی هستند که به خدایی امامان شیعه یا حلول روح خدایی در آنان اعتقاد داشته‌اند (مشکور ۱۳۷۴: ۱۵۱).

در قرآن خطاب به مسیحیانی که حضرت عیسی علیه السلام را از حد بشری و بندگی خارج کرده، او را یکی از خدایان سه گانه و پسر خدا می شمردند، آیه **يَا اهل الكتاب لا تغلوا فی دینکم ولا تقولوا علی الله الا الحق انما المسيح بن مریم رسول الله و کلمته** (نساء: ۱۷۲-۱۷۱) نازل شده است و از این اعتقاد ایشان تعبیر به غلو در دین گشته است لذا در اسلام نیز به کسانی که در حق حضرات ائمه علیهم السلام، قائل به چنین اعتقاداتی شده اند، غلات اطلاق شده است.

عموم مورخان مبدأ اندیشه غلو را به زمان خلافت علی ابن ابی طالب علیه السلام می رسانند بنا به نقل طبری اولین فرقه ای که قائل به غلو در حق حضرت علی علیه السلام شده است منتسب است به فردی به نام عبداللّه بن سبأ که در اصل یهودی بوده و در زمان عثمان به ظاهر مسلمان شده اما در حقیقت هدف او رخنه در اسلام و رواج اعتقادات فاسد در آن بوده است. از اعتقاداتی که به وی نسبت داده می شود این موارد است:

۱. اعتقاد به وصایت و امامت حضرت علی علیه السلام پس از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله
۲. اعتقاد به حلول جزء الهی در وجود حضرت علی علیه السلام و رهبران غلات؛
۳. اعتقاد به غیبت، رجعت و مهدویت (البته با معانی متفاوتی از آن چه که در شیعه امامیه مطرح است)؛
۴. اعتقاد به تناسخ (که در حقیقت برای وصول به نتایجی که از حلول جزء الهی در بدن انسان تعقیب می کردند، چاره ای جز طرح مسأله تناسخ نداشتند).
۵. نفی معاد و اعتقاد به اینکه پاداش و جزای اعمال از طریق تناسخ داده می شود. (طبری ۱۳۸۷: ج ۳، ۴۴۷)

در مورد درستی یا نادرستی این تاریخچه نظریات مختلفی وجود دارد که وجود چنین شخصیتی را محل تردید جدی قرار می دهد. نوبختی در فرق الشیعه و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه از موافقان این نظریه هستند. (ابن ابی الحدید ۱۳۷۸: ج ۵، ۵-۹) و علامه سید مرتضی عسگری از جمله مخالفان آن. وی در کتابی تحت عنوان عبداللّه ابن سبأ و دیگر افسانه های تاریخی با دلایل متقن اثبات می کند که اساساً شخصی به نام عبداللّه ابن سبأ وجود نداشته و این فرد، شخصیتی ساختگی و افسانه ای است (نک عسگری ۱۳۹۲: ۷۹).

اساساً ماجرای ابن سبأ در کتب معتبر تاریخی پیش از قرن چهارم هجری مطرح نشده است (ولوی ۱۳۶۷: ج ۱، ۶۹)، و در دوران امام حسن و امام حسین (ع) که حدود

۲۱ سال به طول انجامید، نه خبری از عبدالله بن سبأ وجود داشته و نه از اندیشه غالیگری. اما پس از شهادت امام حسین علیه السلام و قیام مختار، دعاوی اغراق آمیز در حق ائمه و رهبران دینی مطرح می شود و جنبه سیاسی به خود می گیرد و به سان حربیه ای به کار گرفته می شود. (همان: ۷۲) تا با سوء استفاده از جایگاه معنوی ائمه در جامعه و محبوبیت ایشان به اهداف مادی و دنیوی و قدرت و حکومت برسند.

در میان اهل سنت نیز برخی از محققان و مستشرقان به این نتیجه رسیده اند که عبدالله بن سبأ شخصیتی واقعی نبوده است (نک. طه [پی تا]: ۹۸).

اما باید دید هدف از خلق چنین شخصیتی چه بوده است و چرا در میان عقاید منتسب به ابن سبأ، مجموعه ای از عقاید صحیح و ناصحیح را در کنار هم می بینیم و چگونه است که برای مثال اعتقاد به وصایت علی علیه السلام در کنار اعتقاد سخیف حلول قرار می گیرد؟ پاسخ این است که وقتی تمام سخنان فردی حق یا تمام آن باطل باشد، شناخت آن ساده و سهل است اما وقتی حق و باطل با هم آمیخته شده، سخنان حق و سیئه استتار باطل می شود، جز خردمندان و اولوالالباب، کسی را توان تشخیص و تفکیک آن نیست. اکثریت یا باطل را هم به تصور اینکه حق است می پذیرند و حمایت می کنند، یا حق را نیز به خیال اینکه باطل است زیر پا می گذارند. دقیقاً به همین منظور بود که پیدایش شیعه به عبدالله بن سبأ، نسبت داده شده تا اعتقاد به تشیع مساوی با اعتقاد به الوهیت علی علیه السلام و ائمه دیگر معرفی شود و مکتب تشیع از بدعت های ابن سبأ تلقی گردد و با زیر سؤال رفتن اعتقاد به الوهیت ایشان و مورد تردید واقع شدن اندیشه غلو و غالیان، تشیع نیز زیر سؤال برود و مورد تردید قرار بگیرد. این است که می بینیم جمعی از مخالفان شیعه و مستشرقین به کلی اندیشه شیعی گری را به عبدالله بن سبأ و اطرافیان او نسبت می دهند و معتقدند که او به دلیل اینکه قبلاً یهودی بوده و در یهودیت چنین افکاری داشته هدفش انحراف اسلام و وارد کردن ضربه به اصول و مبانی عقیدتی اسلام و وارد کردن افکار یهودی در اسلام بوده است (ولوی ۱۳۶۷: ۶۸).

با توجه به آنچه گفته شد، اکنون می توان نتیجه گرفت که خلق شخصیت ابن سبأ امری تصادفی و اتفاقی نبوده بلکه بر عکس بسیار زیرکانه و هدفمند صورت گرفته است.

هر چند شخصیت ابن سبأ، افسانه ای بیش نیست اما شکی نیست که پدیده غلو وجود خارجی داشته و احادیث زیادی در رد آن وارد شده است که برای مثال به برخی از آنها اشاره می شود:

۱. پیامبر اکرم ﷺ: «شفاعت من به دو گروه نمی رسد: سلطان ستمگر و مستبد و کسی که در مورد دین غلو می کند و از دین خارج شده است بدون این که توبه کرده باشد.» (مجلسی ۱۴۰۳: ج ۲۵، ۲۶۹).

۲. پیامبر اکرم ﷺ: «دو گروه از امت من هستند که بهره ای از اسلام ندارند: غلات و قدریه» (همان: ۲۷۰).

۳. پیامبر اکرم ﷺ: «ای علی مثل تو در امت من همچون مثل عیسی بن مریم علیه السلام است که قوم او در مورد او به سه دسته تقسیم شدند: مؤمنان که همان حواریون بودند، دشمنان که یهود بودند و غلوکنندگان درباره او که از ایمان خارج شدند. و همانا امت من بزودی در مورد تو، سه گروه می شوند: شیعیان تو که همان مؤمنان اند، دشمنان تو که همان شک کنندگان اند و گروهی که در مورد تو غلو می کنند که همان انکارکنندگان اند. ای علی تو و شیعه تو و دوستدار شیعه تو در بهشت اید و دشمن تو و غلوکننده در مورد تو در آتش اند» (همان: ۲۶۵-۲۶۴).

۴. حضرت علی علیه السلام: «دو طایفه نسبت به من هلاک می شوند: دوستدار غلوکننده و دشمن افترا زننده» (محمدی ۱۴۰۴: ج ۷، ۲۷۹).

۵. حضرت علی علیه السلام: «مردم به اهل بیت پیامبرتان بنگرید، از آن سو که گام برمی دارند بروید، قدم جای قدمشان بگذارید، آنها شما را هرگز از راه هدایت بیرون نمی برند و به پستی و هلاکت باز نمی گردانند. اگر سکوت کردند سکوت کنید و اگر قیام کردند قیام کنید، از آنها پیشی نگیرید که گمراه می شوید و از آنان عقب نمانید که نابود می گردید» (دشتی ۱۳۷۹: خطبه ۹۷، ۱۸۱).

در اینکه جریان گزافه گویی و غلو در مورد علی علیه السلام در سال های آخر زندگی او آغاز شده و با شهادت او اوج گرفته، تردیدی نمی توان داشت، زیرا به دلیل جنگ های میان علی علیه السلام و جریان های مخالف جامعه که کم و بیش از اعتبار نیز برخوردار بودند (طلحه و زبیر در جنگ جمل همراه با عایشه که ام المؤمنین خوانده می شد - جنگ صفین و درگیری بین دو طایفه از مسلمین - جنگ نهروان با گروهی که از فرط عبادت پیشانی و زانوانشان پینه بسته بود و از قاریان و حافظان قرآن بودند) مسلمانان به تدریج دچار تردید و سردرگمی در تشخیص حق و باطل شده، انتخاب برایشان مشکل شد. در چنین شرایطی علی علیه السلام که متصل به منبع وحی و برخوردار از سرچشمه علم الهی بود برای از بین بردن یسار لاقفل تخفیف این حالت، در مواردی پیشگویی ها و

پیش‌بینی‌هایی می‌کند تا مرتبه و موقعیت علمی و معنوی خود را بدان‌ها گوشزد نماید اما گاهی هضم و درک آن موارد برای عده‌ای مشکل بوده، آن را خارج از قوه و توان فردی عادی می‌بینند و لذا در حق او غلو می‌کنند (ولوی ۱۳۶۷: ۶۸).

ریشه‌های غلو از دیدگاه حضرات معصومین علیهم‌السلام

حضرت امام رضا علیه‌السلام یکی از علل غلو را جهل و ناآگاهی مردم معرفی می‌کند: «بعضی از مردم ساده دل معجزات و کرامات فراوانی از ائمه علیهم‌السلام مشاهده می‌کردند چون نمونه آنها را از مردم عادی ندیده بودند، تصور می‌کردند که حتماً صاحب این معجزات، دارای مقامی برتر از مقام بشری است و به این ترتیب قائل به خدایی ائمه یسا حلول روح خدایی در آنها می‌شدند ریشه اصلی انحراف این گمراهان کافر، جهل و نادانی آنها و سپس پافشاری در این جهل بود...» (مجلسی ۱۴۰۳: ج ۲۵، ۲۷۶).

یکی دیگر از علل غلو دوست داشتن زیاد بوده است. حضرت سجاد علیه‌السلام در این مورد می‌فرماید: «یهودیان از بس به عزیر علاقه داشتند او را پسر خدا دانستند و مسیحیان نیز از شدت علاقه به حضرت عیسی علیه‌السلام او را پسر خدا دانستند در حالی که عزیر و مسیح از آنان برائت جستند و نیز آنان پیروان عزیر و مسیح نبودند و هم‌چنین گروهی از شیعیان از شدت محبت به ما، ما را از حدّ خود فراتر بردند در حالی که نه آنان از ما هستند و نه ما از آنان» (همان: ۲۸۸).

آری در این احادیث ریشه‌های اولیه پدیده غلو مطرح شده است، اما با توجه به کم اعتبار بودن یا بی اعتبار بودن افسانه این سبأ و بی ارتباط بودن او به پیدایش فرقه‌های غلات، برای شناخت نخستین تشکیلات غلات و جریان‌های سیاسی و اجتماعی مربوط به آنها، باید به زمان پس از شهادت امام حسین علیه‌السلام و قیام مختار مراجعه کرد. طبق نقل مروج الذهب اولین بار مختار ثقفی دعوی رسیدن وحی از جانب خدا به خود را مطرح کرد و عباراتی مسجع و مقفی به تقلید از قرآن به زبان آورد (مسعودی ۱۳۸۷: ج ۲، ۷۶) البته نه در ملأ عام بلکه برای خاصان و نزدیکان. پس از آن، در دوره قیام‌های مکرر بعدی (برضد حکومت‌های وقت) بازار این گونه ادعاها رواج یافته، بعضی از رهبران آنها ادعای حلول جزء الهی را در ائمه و سپس (از طریق تناسخ) در خود نمودند تا با انتساب خود به ایشان و وانمود کردن خود در مقام نمایندگان و محبین حقیقی آنان، از پشتیبانی و حمایت مالی و مردمی دوستان ائمه سوء استفاده کرده، به

قدرت و مال و ثروت برسند. این بود که اعتقاد به غلو به تدریج رنگ سیاسی به خود گرفت (همان: ص ۹۱).

از سوی دیگر مخالفان شیعه همواره می‌کوشیدند با انتساب غلات به شیعه، و پیوند زدن افکار و معتقدات آنان با شیعه و به ویژه شیعه امامیه، آنان را متهم به گزافه‌گویی و خرافه‌پرستی کنند و در نتیجه وجه اجتماعی ائمه و بزرگان شیعه را که حربه کارسازی جهت تشکل توده‌ها بر ضد حکام بود مخدوش و خنثی کنند و چه بسا بسیاری از این فرق، دست پرورده و دست‌نشانده خود حکام و زمامداران هر عصر باشند. به گواه تاریخ خلفای عباسی و پادشاهان سنی مذهب ممالک اسلامی چون سلطان محمود غزنوی بسیار سعی می‌کردند شیعه را با غلات - که آنها را کافر و مشرک معرفی کرده بودند - یکی بدانند تا از این رهگذر بتوانند سرکوب شیعیان را برای مردم توجیه کنند. (ولوی ۱۳۶۷: ۷۷).

متأسفانه مورخان شیعه چندان به بررسی فرقه‌های منتسب به غلات از نظر فکری و مبانی عقیدتی نپرداخته‌اند و بی‌توجه به نکته‌ای که در بالا اشاره کردیم، انقلاب‌ها و شورش‌های شیعیان را هم به غلات نسبت داده‌اند (نک. مسعودی ۱۳۸۷: ۱۸۶).

غالبان در آئینه عقیده و عمل

آن‌گونه که در کتاب‌های فرقه‌شناسی آمده است رهبران غلات به حقیقت ادیان اعتقادی نداشتند بلکه دین و اصول آن را اموری جعلی و اعتباری می‌شمردند که صرفاً برای تنظیم زندگی بشری وضع شده است؛ با توجه به این مطلب آنان در ایفای تکالیف دینی به جز در انتظار مردم از خود رغبتی نشان نمی‌دادند، افزون بر آن تکالیف شرعی همچون نماز، روزه، حج و... را به صورت نمادین تفسیر کرده برای آنها واقعیتی قائل نبودند. (بهبودی ۱۳۶۲: ۶۷) و آن را صرفاً برای افراد مبتدی لازم می‌دانستند و خود را پیشرفته و بی‌نیاز از آن اسباب و وسایل محسوب می‌کردند (اشعری قمی، ۱۳۶۱: ۹۲). همچنین آنان افراد شهوت‌پرست و جاه‌طلبی بودند که تمامی محرمات را بر خود جایز می‌شمردند از جمله زنا - لواط - ازدواج با محارم - خوردن گوشت خوک و مردار (همان: ۴۸، ۶۸، ۱۰۰) برخی از فرقه‌های غلات، مخالفان خود را مشرک دانسته، به طرفداران خود توصیه می‌کردند که آنها را هر کجا یافتند بکشند که این خود جهادی مخفی است (نوبختی ۱۳۸۸: ۹۵) این بود که غالبان در جامعه آشوب‌های زیادی به پا می‌کردند.

اما چرا با وجود این که غلات در عمل تمام اصول اخلاقی را زیر پا نهاده و با رواج اباحیگری و بی بند و باری، گاهی به کارهایی دست می‌زدند که حتی حیوانات هم بدان نمی‌پرداختند، بر روی برخی اعتقادات صحیح شیعه بسیار پافشاری می‌کردند؛ همچنین علت اعتقاد آنها به باورهای باطل چه بود و چگونه بین این دو دسته اعتقاد جمع می‌کردند؟ در ذیل با طرح اعتقادات مهم آنان به این پرسش‌ها پاسخ خواهیم داد:

اعتقاد به حلول، تناسخ، نفی معاد

غلات ابتدا ائمه را به درجه الوهیت یا نبوت رساندند و از آنجا که مقام الوهیت با صفات بشری ائمه، جمع نشده و خدا بودن آنان را مردم نپذیرفتند و باور نکردند، مجبور شدند سخنی بگویند که قبول آن راحت تر باشد این بود که گفتند خدا در ائمه حلول کرده است و با تأویل آیاتی چون «و نفخت فیہ من روحی» (حجر: ۲۹) آن را توجیه کردند.

همچنین با طرح نظریه تناسخ و انتقال ارواح از بدنی به بدن دیگر اظهار کردند که این روح خدایی از حضرت آدم علیه السلام در پیامبران دیگر حلول کرده تا مثلاً به امام جعفر صادق علیه السلام رسیده و بس از او در رهبر آنها (مانند ابوالخطاب) حلول کرده است (صفری فروشانی ۱۳۷۸: ۱۹۰). در حقیقت اعتقاد به حلول و تناسخ مقدمه‌ای بود تا به کمک آن نتیجه بگیرند که روح خدایی در رهبران آنها حلول کرده و باید نسبت به آنها معرفت داشت و محبت و اطاعت ورزید. بنابراین، غلات نه اعتقادی به خدا داشتند و نه اعتقاد و محبتی به ائمه علیهم السلام بلکه تنها جامعه آن زمان و روحیه مردم را خوب شناخته بودند و می‌دانستند که برای تهییج مردم به نفع خود، باید از این راه وارد شوند.

اعتقاد به تناسخ، اعتقاد به معاد را نیز تحت الشعاع قرار داد و اظهار داشتند که افراد در همین دنیا پاداش و جزای خود را دریافت می‌کنند به طوری که اگر مؤمن و مطیع رهبران خود باشند، پس از مرگ روحشان دوباره به بدن انسان منتقل می‌شود و اگر انسان بد و مشرک و منافق و نافرمان نسبت به رهبران خود باشند، روحشان به بدن حیوانات بد و زشت منتقل می‌شود... این بود که پیروان این گروه‌ها نسبت به رهبران خود بسیار مطیع و فرمانبردار بودند. اثر این اعتقادات این بود که در واقع با نفی معاد و حساب و کتاب و بهشت و جهنم، راه هرگونه اباحیگری و بی بند و باری برای آنان و پیروانشان هموار می‌شد (همان: ۲۰۲). در حقیقت با طرح این اعتقادات می‌خواستند وجهه‌ای منطقی و مستدل به بی بند و باری‌های خود بدهند.

قطعاً این گروه‌ها از سوی انسان‌هایی که همواره طالب آزادی مطلق در ارضاء غرایز و شهوات اند، خیلی زود مورد استقبال قرار می‌گیرند چرا که برای تسخیر وجدان و خاموش کردن ندای فطرت، بهانه‌های خوبی به آنها معرفی می‌کنند. چه بهتر از این که انسان هم دنیا را داشته باشد هم آخرت را؟! هم مکلف به هیچ تکلیف شرعی نباشد و هر عمل زشت و قبیحی را تحت عنوان استفاده از طبیات الهی، مستحسن شمارد و هم وارد بهشت شود! تنها کافی است که به امام خود معرفت و محبت داشته باشد از آن یس هر عملی مباح است (نجاشی اسدی کوفی [بی تا]: رقم ۸۹۱).

گفتنی است که منظور آنها از امام، همان رهبران غلات بودند. زیرا وقتی امامان شیعه را به مقام الوهیت می‌رسانند، لاجرم رهبران غلات، امامان آنها می‌شدند.

غالبان برای توجیه اعتقادات خود دست به تأویل و تفسیرهای عجیب و غریب می‌زدند و به قول خود از قرآن شاهد می‌آوردند و البته چاره‌ای جز این هم نداشتند! در اینجا برای نمونه به تأویلاتی که برخی از آنان در مورد بعضی آیات کرده‌اند اشاره می‌کنیم:

۱. یکی از غالبان به نام «بیان» آیه «و هو الذی فی السماء اله و فی الارض اله» (زخرف ۸۴) را این طور تأویل می‌کرد که خدای آسمان غیر از خدای زمین و بزرگتر از آن است... (طوسی [بی تا]: ۱۹۴)

۲. گروهی از غلات در تأویل آیه «یرید الله ان یخفف عنکم» (نساء ۲۸) و آیه «و یضع عنهم اصرهم و الاغلال الّتی کانت علیهم» (اعراف - ۱۵۷) می‌گفتند: مراد این است که خداوند به وسیله ابوالخطاب برای ما تخفیف قائل شده و غل و زنجیرها را که همان نماز و روزه و زکات و حج و جمیع واجبات است از ما برداشته پس هر که پیامبر و امام را شناخت، همه اعمال بر او مباح است و هر چه دوست دارد می‌تواند انجام دهد (نویختی ۱۳۸۸: ۵۸ - ۵۷)

۳. آنان از آیاتی چون «و أوحی ربک الی النحل» (النحل: ۶۸) نتیجه می‌گرفتند که وقتی خداوند به زنبور غسل و حی کند، قطعاً به هر انسان مؤمنی وحی می‌کند. (اشعری قمی، ۱۳۶۱: ص ۵۴)

۴. غلات برای توجیه اعتقاد خود به تناسخ برخی آیات را تأویل می‌کردند از جمله در تأویل این آیه «علی أن یندل أمثالکم و نشئکم فیما لا تعلمون» (واقعه: ۶۱) می‌گفتند آن صورت همان بدن دیگری است که روح در همین دنیا به آن وارد می‌شود. و در تأویل آیه

﴿قُلْ كُونُوا حِجَارَةً أَوْ حَدِيدًا أَوْ خَلْقًا مِّمَّا يَكْبُرُ فِي صُدُورِكُمْ فَسَيَقُولُونَ مَن يُعِيدُنَا﴾
 (الاسراء: ۵۰) می‌گفتند: مراد از این آیه آن است که ارواح انسان‌ها حتی به جمادات مانند
 سنگ و آهن نیز منتقل می‌شود. (همان، ۵۹)

اعتقاد به رجعت و بداء

در میان اعتقادات مهم غالیان، می‌توان اعتقاد به رجعت و بداء را نیز مشاهده کرد اما هیچ‌یک از اینها به معنایی نیست که شیعه امامیه قائل بدان است، بلکه این دو عنوان، روپوشی است برای اعتقادات باطل ایشان. مختصر آنکه رجعت از نظر آنان دو معنا دارد: یکی بازگشت رهبرانشان و پیروان آنها به دنیا پس از مرگ (نوبختی ۱۳۸۸: ۴۶) و دوم انتقال روح پس از مردن بدنی به بدن دیگر که از آن به نظریه «رجعت و کرات» تعبیر می‌کنند (همان: ۵۶)؛ که در حقیقت رجعت به این معنا بخشی از نظریه تناسخ مورد قبول آنان است؛ به این ترتیب به نظر می‌آید آنان با طرح مسأله رجعت می‌خواستند که روح امید به آینده را در میان پیروان خود زنده نگاه دارند که البته بعدها با طرح مسأله مهدویت به این هدف نشانه رفتند.

بداء نیز از نظر آنان به معنی تغییر مشیت الهی است؛ در واقع غلات مدعی بودند که رهبران علم نامتناهی دارند. اما وقتی وعده‌ها و خبرهای غیبی که آنان می‌دادند محقق نمی‌شد، با طرح مسأله بداء آن را توجیه می‌کردند؛ از جمله آن که ابوالخطاب از رهبران غلات در درگیری با عیسی بن موسی حاکم کوفه به یاران پس از شکست دستور داد که با چوب نی به سپاهیان عیسی حمله کنند با این توجیه که چوب نی‌های شما در بدن آنها کار نیزه و شمشیر را خواهد کرد و در جواب اعتراض یاران پس از شکست گفت: «ان کان قد بدا الله فيكم فما ذنبي»: اگر برای خداوند در مورد شما بدا حاصل شده باشد، تقصیر من چیست؟ (رافعی [بی تا]: ۳)

اعتقاد به مهدویت

بعد از اعتقاد به مسأله رجعت، غلات فکر مهدویت را در بین پیروان خویش شایع کردند، اما باز نه به معنای مورد نظر شیعه امامیه؛ بلکه با سوءاستفاده از بشارت‌های رسول خدا ﷺ در مورد ظهور مهدی و پرشدن جهان از عدل و داد، ادعای مهدویت در مورد برخی ائمه یا رهبران خود می‌کردند تا به این وسیله امید به پیروزی را در بین

بیروان خود تقویت کنند (بدوی ۱۹۷۳: ۷۷). شاید حکومت‌های وقت نیز از این ادعاهای کذب چندان ناراضی نبوده‌اند چرا که با نابود کردن آن مهدی‌ها!! تبلیغ می‌کردند که مهدی از بین رفت و دیگر خطری حکومت آنها را تهدید نمی‌کند. (صفری فروشانی ۱۳۷۸: ۲۴۷)

البته غلات فرقه‌های گوناگونی بودند و در پاره‌ای از اندیشه‌ها با هم تفاوت‌هایی داشتند اما آن‌چه مطرح شد تقریباً بین همه آنها مشترک بود. ما در اینجا قصد نداریم به نقد و بررسی تمام نظرات غلات بپردازیم بلکه همانطور که پیشتر هم اشاره شد بحث ما در مورد مقایسه اندیشه حلول با اندیشه مظهریت اسماء و صفات حق در حضرات معصومین علیهم‌السلام است و اگر به مسائل دیگری در جنب آن اشاره نمودیم، تنها از جهت شناساندن بیشتر چهره غالبان بود.

برخورد ائمه با غلات

غلات چهره پاک شیعه را مخدوش کردند و برای بسیاری از بی‌خبران و جاهلان - چه در آن زمان، به خصوص در شهرهای تازه مسلمان شده و دور از مرکز اسلام و چه در زمان‌های بعدی - امر را مشتبه نمودند و شناخت حق را بسیار دشوار کردند. ائمه (ع) خطر غلوکنندگان را برای اسلام حتی از یهودیان و نصاری و مشرکان و کفار بیشتر می‌دانستند. امام صادق علیه‌السلام می‌فرمود: «جوانان خود را از غلات بر حذر کنید که مبادا موجب فساد آنان گردند که غلات بدترین خلق خدا هستند و از یهود و نصاری و مجوس و مشرکین بدترند.» (مجلسی ۱۴۰۳: ج ۲۵، ۲۶۶).

به‌طور کلی، می‌توان اقدامات ائمه علیهم‌السلام را در مقابل غلات شامل چند مرحله دانست:

۱. آگاهی دادن به ناآگاهان و بیدار کردن افراد ساده دل و نفی و انکار آن‌چه غلات در مورد ایشان منی بر الوهیت ایشان یا برخورداری از علم غیب مطلق و... می‌گفتند. یکی از شاگردان امام صادق علیه‌السلام به نام صالح ابن سهل اعتقاد به ربوبیت امام صادق علیه‌السلام داشت، روزی امام نگاهی به او کرد و فرمود: «ای صالح به خدا سوگند که ما بنده و مخلوق هستیم و پروردگاری داریم که او را عبادت می‌کنیم و اگر او را عبادت نکنیم او ما را عذاب خواهد کرد» (همان: ۳۰۳).

یکی از معروف‌ترین غلات مغیره ابن سعید بود. وی در زمان امام باقر علیه‌السلام می‌زیست، او امام را به حدّ خدایی رساند و خود را پیامبر و امام از طرف او معرفی کرد.

آنگاه که هنوز چهره حقیقی او برای اصحاب امام شناخته نشده بود، او کتاب‌های آنان را به بهانه استنساخ می‌گرفت و احادیثی غلوآمیز با همان سلسله روایت که در آن کتب ذکر شده بود از قول امام جعل و در لابه‌لای احادیث وارد می‌کرد، آنگاه آن کتاب‌های استنساخ شده را در بین شیعیان منتشر می‌کرد. مغیره بارها توسط امام صادق علیه السلام مورد لعنت قرار گرفت. هشام ابن حکم گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: «مغیره ابن سعید به طور عمد بر پدرم دروغ می‌بست... شاگردان او با شاگردان پدرم اختلاط داشتند آنان دفاتر شاگردان پدرم را می‌گرفتند و به مغیره تحویل می‌دادند. مغیره نیز مطالبی از کفر و زندقه در لابه‌لای آن درج نموده و به پدرم نسبت می‌داد. آنگاه این کتب را به شاگردان خود مسترد کرده و سفارش می‌کرد تا در بین شیعیان منتشر سازند. بنابراین آنچه از غلو در کتب و آثار شاگردان پدرم راه یافته است همه از مجعولات مغیره ابن سعید است» (طوسی [بی تا]: رقم ۴۰۲).

یکی دیگر از خطرناک‌ترین غالیان محمد ابن مقلاص اسدی کوفی معروف به ابوالخطاب است که بعدها فرقه‌های زیادی را تحت تأثیر خود قرار داد او ابتدا از شاگردان امام صادق علیه السلام بود اما بعدها منحرف شد. ابوالخطاب نیز همچون مغیره ابن سعید احادیث زیادی از قول امام جعل می‌کرد و در لابه‌لای کتب اصحاب امام جای می‌داد. لذا ائمه در ردّ و لعن او سخنان زیادی فرموده‌اند. امام صادق علیه السلام در ردّ طرفداران ابوالخطاب که با تأویل آیه *هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَ فِي الْأَرْضِ إِلَهٌ* امام را خدای زمین می‌دانستند، فرمود: به خداوند سوگند، آن مقدار که اینها عظمت خدا را کوچک کردند هیچ کس نکرد... به خداوند سوگند اگر من به آن‌چه اهل کوفه (طرفداران ابوالخطاب) درباره من می‌گویند اقرار کنم، زمین مرا در خود فرو خواهد برد. من جز بنده‌ای مملوک و بر هیچ سود و زیانی قادر نیستم. (مجلسی ۱۴۰۳: ج ۲۵، ۲۹۴).

۲. کافر دانستن آنان: امام رضا علیه السلام: «کسی که قائل به تناسخ شد، کافر است». (همان:

۲۷۳)

یونس ابن عبدالرحمن می‌گوید در نامه‌ای از امام رضا علیه السلام سؤال کردم که آیا در حضرت آدم علیه السلام چیزی از جوهریت پروردگار بود (اعتقاد به حلول)؟ امام در پاسخ نوشت: «صاحب این اعتقاد چیزی از سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را ندارد و زندق است. (همان: ۳۲۹).

۳. اعلام انزجار از غلات و لعن آنان: امام رضا علیه السلام در برخورد با یکی از دوستان

یونس بن ظبیان (از غلات خطابی) که یکی از سخنان انحرافی یونس را ذکر می‌کرد با عصبانیت فرمود: «از نزد من بیرون برو که خدا تو را و کسی که این حدیث را برای تو گفته و نیز یونس را لعنت کند که در پی هر لعنتی هزار لعنت باشد و هر لعنتی از این لعنت‌ها ترا به قعر جهنم فرود برد. این را بدان که یونس با ابوالخطاب در بدترین عذاب‌ها با هم هستند و یاران این دو با آن شیطانی که این حدیث را برای تو گفت با فرعون و آل فرعون در شدیدترین عذاب‌ها هستند. اینها را من از پدرم شنیدم». (همان: ۲۶۴)

۴. توصیه به شیعیان خود مبنی بر عدم معاشرت با غلات: امام صادق علیه السلام: «از غلات نسبت به جوانان خود برحذر بمانید که مبادا آنان را فاسد سازند» (همان: ۲۶۶). امام رضا علیه السلام در حدیثی خطاب به حسین بن خالد، غلات را نقطه مقابل اهل بیت علیهم السلام قرار داده، می‌فرماید: «کسی که آنها را دوست بدارد، ما را دشمن داشته است و کسی که آنها را دشمن بدارد، ما را دوست داشته است. کسی که با آنها وصل باشد، با ما قطع کرده است و کسی که با آنها قطع رابطه کند، با ما وصل است. کسی که به آنها جفا کند، به ما نیکی کرده است و کسی که به آنها نیکی کند، به ما جفا کرده است. کسی که آنها را اکرام کند، به ما اهانت کرده است و کسی که آنها را رذ کند، ما را قبول کرده است. کسی که به آنها احسان کند، به ما بدی کرده است و کسی که به آنها بدی کند، به ما احسان کرده است. کسی که آنها را تصدیق کند، ما را تکذیب کرده است و کسی که آنها را تکذیب کند، ما را تصدیق کرده است. کسی که به آنها عطا کند، ما را محروم نموده و کسی که آنها را از عطا محروم کند، در حقیقت به ما عطا کرده است. ای پسر خالد، کسی که شیعه ما است نباید هیچکس از آنان را به عنوان دوست و یاور خود بگیرد.» (همان: ۳۴۰)

۵. فرمان قتل بعضی از غلات: در مواردی که مراحل گذشته اثر نمی‌بخشید و خطر برخی از غلات، جامعه مسلمان را تهدید می‌کرد، ائمه ما مجوز قتل برخی از آنان را صادر می‌کردند. البته این‌گونه برخورد بسیار محدود بوده و جز در موارد حاد که چاره‌ای غیر از کشتن آنها برای ختنی کردن مکرهایشان نبوده، مصداق نداشته است. از آن جمله فارس ابن حاتم قزوینی بود که در زمان امام حسن عسکری علیه السلام بدعت‌های فراوانی گذاشت و بسیاری از مردم را فریب داد. امام در مورد او فرمود: «هرکس مرا از دست او راحت کند، من بهشت را برای او ضامن می‌شوم.» و سرانجام یکی از اصحاب آن حضرت به نام جنید او را به قتل رساند. (طوسی، [بی تا]: ۳۲۵)

بخش دوم: شناخت جایگاه حقیقی ائمه

مظهریت و ارتباط آن با شناخت خدا

هدف از خلقت، بنا به آیه شریفه ﴿مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ (الذاریات: ۵۶)، عبادت خداست. عبد حقیقی کسی است که هیچ خودی در برابر معبود و معشوق نمی بیند و این تنها از عشق برمی آید. از این روست که می توان گفت تنها عاشق است که به علت فناء در عشق معشوق اثری از خود در وی نمانده و بنده صرف است. عشق، نتیجه دیدن زیبایی است. عاشق اول زیبا را می بیند، بعد عاشقش می شود و سپس هر چه را که دارد در پای او قربانی می کند و آن گاه به افتخار بندگی نائل می شود. آری عبادت خداوند جز با معرفت او معنا پیدا نمی کند چنانکه امام رضا علیه السلام فرمود: «اول عبادة الله معرفته» (صدوق [بی تا] باب ۲، ج ۲، ص ۳۴) به همین سبب است که حضرات معصومین علیهم السلام، «لیعبدون» را در آیه فوق، به معنای «لیعرفون» تفسیر فرموده اند. (طباطبایی ۱۳۶۳: ج ۱۸، ۶۲۰) مسلم است چنین معرفتی، تنها از طریق تحصیل علوم ظاهری و درس و بحث مدرسه ای و فراگرفتن استدلالات توحید دست یافتنی نیست بلکه نتیجه یک تحول روحی و معنوی است.

البته هر انسانی، دلی حق آشنا دارد و فطرت او از خدا بیگانه نیست، اما چنین حد از معرفت به حق، معرفتی بسیار گنگ و مبهم و به عبارت دیگر، معرفتی از راه دور است و نمی تواند عشق به زیبایی حق را در حد کمال در انسان ایجاد کند. حال آن که شأن انسان، شناخت خداوند از نزدیک است چنان که خود فرموده است: ﴿نَحْنُ اقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾ (ق: ۱۶)، به عبارت دیگر، شأن انسان این است که خدا را از خود به خود نزدیک تر ببیند. قطعاً عبادتی که مقصود از خلقت معرفتی شده، محصول چنین معرفت حضوری و شهودی است. ﴿أَمَّا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادَةِ الْعُلَمَاءِ﴾ (فاطر: ۲۸)

بی تردید ذات حق تعالی، غیب مطلق است و بشر را راهی به سوی معرفت او نیست. حتی پیامبران مرسل نیز از وصول به معرفتش اظهار عجز کرده اند. و پرواضح است که وقتی معرفت به هویت غیبی او تعلق نگیرد، این هویت (بدون واسطه) معبود و مقصود نیز نخواهد بود (ابراهیمی دینانی ۱۳۷۵: ۴، مقدمه)

انسانی که در دنیا زندگی می کند و اسیر نفس و دنیا و ظواهر آن است هرگز نمی تواند زیبایی آن زیبای علی الاطلاق را درک کند، عاشقش شود. اینجاست که آن مهربان خدای، برای نمودن زیبایی خود به انسان، آئینه هایی در بین آنها قرار می دهد و خود در

برابر آن می‌ایستد تا صفاتش یک‌به‌یک در آنها متجلی شود. این آئینه‌های تمام‌نما، نیستند مگر مظاهر تام اسماء و صفات او: حضرات انبیاء و اوصیاء و اولیاء علیهم‌السلام.

معرفت نسبت به حق تعالی از مشاهده حق در مظهر تاملش آغاز می‌شود. انسان موجودی زمینی است و دارای بعد مادی. این است که متعلق شناخت و محبت او می‌بایستی جنبه مادی و ناسوتی نیز داشته باشد و این روند تا زمانی که شخصیت انسانی وابستگی‌اش را با بُعد ناسوتی حفظ کرده است، باید ادامه داشته باشد. قرآن در سوره اسراء، آیات ۹۴ و ۹۵ در پاسخ سؤال مشرکان مبنی بر اینکه چرا خداوند بشری را رسول خود قرار داده نه ملک را، می‌فرماید اگر در زمین به جای انسان، ملائک بودند، آنگاه خداوند برای آنان ملکی را رسول قرار می‌داد: ﴿و ما منع الناس ان یؤمنوا اذا جاءهم الهدی الا ان قالو ابعث الله بشراً رسولاً - قل لو كان فی الارض ملائکه یمشون مطمئنین لنزلنا علیهم من السماء ملکاً رسولاً﴾^{۱۶۶}

این آیه شریفه لزوم همجنس بودن انسان و پیامبری را که واسطه شناخت حق تعالی است، بیان می‌کند.

هویت غیبی احدی با خلق مرتبط نبوده و با موجودات سنخیت ندارد و بین آن مقام و خلق تبااین کامل وجود دارد، در حالی که وقتی صحبت از امکان محبت و معرفت به حق می‌شود، قطعاً مفروض آن، سنخیت حق تعالی و خلق است، این است که می‌بایست برای ظهور ذات و اسماء و صفات حق تبارک و تعالی یک خلیفه غیبی الهی وجود داشته باشد که دارای مقام استخلاف بوده و همه اسماء حق را ظاهر سازد. این مقام، مقام امام و صاحب ولایت مطلقه است. (ابراهیمی دینسانی ۱۳۷۵: ۱۶۶) این سخن به این معنا است که چون هویت عینی احدی با خلق تبااین کامل دارد و در نتیجه متعلق معرفت و محبت انسان قرار نمی‌گیرد پس می‌بایست خداوند با اسماء و صفاتش در خلیفه خود که همچون دیگر انسان‌ها بُعد ناسوتی دارد، ظهور کند تا انسان‌ها به وسیله معرفت و محبت به این خلیفه الهی، معرفت و محبت خویش را به حق تعالی عرضه کنند. توضیح اینکه:

بی‌تردید ذات حق تعالی که کُنه حقیقت هستی است، غیب مطلق است و نه اسم دارد و نه خبر از آن می‌توان داد. هرگونه خبری که از حق داده می‌شود در واقع خبر از مقام

فعل است (نه از مقام ذات) یعنی آنجا که حق با فعل خود، اسماء و صفات خود را ظاهر می‌سازد. عالم هستی با همه کثرتی که در آن دیده می‌شود، مظهر صفات حق است و حق تنها این‌گونه شناخته می‌شود. بهترین طریق برای معرفت صفات حق این است که هر یک از آنها در یکی از مظاهر و صورت‌هایی که با ادراک انسان تناسب دارد، مورد مشاهده و توجه قرار گیرد. هر یک از موجودات جهان هستی تنها از یک جهت دلالت بر غیر داشته و فقط یکی از صفات حق تبارک و تعالی را منعکس می‌کنند. در حالیکه کمال افراد انسانی چون انبیاء و اولیاء، مظهر همه اسماء و صفات حق بوده، آئینه تمام نمای باری تعالی به شمار می‌آیند. همه اسماء حسناى الهی بر صاحب ولایت مطلقه قابل حمل است و صاحب این مقام اسم اعظم الهی شناخته می‌شود. البته اطلاق اسماء الهی بر صاحب مقام ولایت مطلقه وقتی می‌تواند صحیح باشد که صاحب مقام ولایت به عنوان اسمیت ملحوظ نظر باشد نه به عنوان مسمی بودن. معلوم است که قرابت اسم با مسمی به هیچ وجه انکارپذیر نیست. نام محبوب بی تردید همواره محبوب است، زیرا اسم، نمود و ظهور مسمی به حساب می‌آید. اگر این سخن در مورد اسم‌های لفظی و کتبی صادق است در مورد اسم‌های وجودی و عینی چه باید گفت؟ اولیاء الهی و مقربان درگاه حق فرموده‌اند: نحن اسماء الحسنی (همان: ۲۶)

خالق عالم این اسماء حسنی را خلق کرد که آنان وسیله‌ای باشند تا انسان‌ها پروردگار خود را ذکر کنند چرا که خداوند عالم اجل است از اینکه عقل بر او احاطه یابد تا چه رسد به خیال و حس. احدی را ممکن نیست که بر کبریایی او دستی رساند. لذا خلق اسماء حسناى خود را واجب گردانید و این اسماء اقرب اشیاء به سوی حق تعالی هستند. (اللّه وردیخانی ۱۳۷۵: ۸۵)

پس برای کسب معرفت کمالی باید حق تعالی را از طریق این آیات و مظاهر کامله‌اش یعنی حضرات معصومین علیهم‌السلام شناخت که خداوند در کتاب مجید خود، آنان را به صور گوناگون معرفی کرده و بندگان خود را به سوی ایشان سوق داده است. «وله الاسماء الحسنی فادعوه بها» (اعراف: ۱۸۰) امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: به خدا سوگند اسماء حسنی مائیم (حویزی [بی‌تا]: ۲، ۱۰۳).

و نیز در تفسیر واژه اعراف می‌فرماید: «... مائیم اعراف که خدای عزوجل جز از طریق معرفت ما شناخته نشود» (همان: ۲۶۰)

و نیز از قول آن حضرت نقل شده است که فرمود: «الاولیاء هم ابواب اللّه عزوجل

التي يؤتى منها ولولا هم ما عرف الله عز وجل و بهم احتج الله تبارك و تعالی علی خلقه»^۱ (همان: ۲۷۵)

همان حضرت در حدیث دیگری می فرماید: «نحن الذين فرض الله طاعتنا، لا يسع الناس إلا معرفتنا ولا يعذر الناس بجهالتنا، من عرفنا، كان مؤمناً و من انكرنا كان كافراً. و من لم يعرفنا و لم ينكرنا، كان ضالاً...»^۲ (همان: ۲۶۶)

همچنین در یکی از دعاهاى ماه رجب که از ناحیه مقدسه بر دست شیخ کبیر ابی جعفر محمد بن عثمان بن سعید (رض) بیرون آمده، و در اوایل مقاله نیز به آن اشاره کردیم، آمده است: «... فجعلتهم معادن كلماتك و ارکاناً لتوحيدك و آیاتك و مقاماتك التي لا تعطيل لها في كل مكان. يعرفك بها من عرفك. لا فرق بينك و بينها الا انهم عبادك و خلقك...» (قمی، ۱۳۴۹: «دعای مسجد صعصعه»، ۲۴۰)

... هیچ فرقی بین تو و ایشان نیست مگر اینکه آنان بندگان و مخلوقات تو هستند. چنین تصویری در مورد ائمه که هیچ فرقی بین آنها با حق تعالی نباشد جز اینکه آنان بنده و مخلوق او هستند تنها با فناء ایشان در ذات حق تعالی و مظهریت تام اسماء و صفات الهی معنا دارد.

از اینجا می توان دریافت که ارتباط میان توحید و ولایت یک ارتباط وثیق و مستحکم بوده و کسانی که از مظهریت کامل اولیاء خدا نسبت به همه اسماء و صفات الهی، آگاهی ندارند در مسئله توحید با مشکل روبه رو خواهند بود.

بدین ترتیب اختلاف میان پیروان آئین تشیع و سایر فرقه های مذهبی در جهان اسلام، اختلافی سطحی و ظاهری نیست و به یک واقعه یا حادثه تاریخی نیز مربوط نمی شود. این اختلاف به نوع اندیشه و سبک تفکر مربوط می گردد. در حقیقت کسی که بدون شناخت مظاهر اسماء و صفات الهی یعنی وجود مقدس حضرات معصومین علیهم السلام می خواهد به معرفت خدا نائل شود، جز بتی را که ساخته و پرداخته اندیشه خود اوست نمی شناسد و نمی پرستد. زیرا خدایی که در قالبها و حدود

۱. اوصیاء پیامبر، درهای توجه به سوی خدای عزوجل هستند و اگر ایشان نبودند مردم خدای عزوجل را نمی شناختند و خدای تبارک و تعالی به وسیله ایشان بر خلقش احتجاج می کند.

۲. ما نینم که خدا اطاعت ما را واجب ساخته، مردم راهی جز معرفت ما ندارند و بر شناختن ما معذور نباشند. هر که ما را بشناسد، مؤمن و هر که ما را انکار کند، کافر است و کسی که نشناسد ما را و انکار هم نکند گمراه است....

فکر آدمی جای می‌گیرد جز بت نیست و اطلاق لفظ «خدا»، بر آن جز به مجاز نخواهد بود.

شاید یکی از دلایل اینکه اصل اصیل اعتقادی شیعه قبول امام هر زمانی است و قبول و اعتقاد به ائمه زمان‌های قبل یا شخص خود پیامبر ﷺ برای شیعه بودن کافی نیست، همین است که بی وجود امام هر زمانی و او را متعلق معرفت و محبت خود قرار دادن، معرفت و محبت و یگانه شدن انسان با حق (توحید) اموری ذهنی یا حداکثر اموری از راه دور خواهد بود و هرگز حقیقت خود را نخواهد داشت. امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «بنده خدا مؤمن نباشد تا آنکه خدا و رسولش و همه ائمه و امام زمانش را بشناسد و در آموزش به امام زمانش رجوع کند و تسلیمش باشد» (همان: ۲۵۵)

همچنین حدیث معروف «من مات و لم يعرف امام زمانه، مات میتة جاهلیه» (مجلسی ۱۴۰۳: ج ۲۳، ۹۲) که منقول از شخص پیامبر ﷺ است نیز اشاره به این حقیقت دارد. مسلم است آنکه مرگش جاهلی باشد ابتدائاً زندگی‌اش، زندگی جاهلی بوده است.

معرفت‌های کلی و مبهم ناشی از استدلال‌های عقلی و دلالت غایب بر شاهد هرگز نمی‌تواند نهایت معرفت انسان به خدا قرار بگیرد. شأن معرفت به حق، معرفتی شخصی و نزدیک است و این معرفت نیز تنها از طریق مشاهده صفات زیبای الهی در مظهر تامل در هر عصر و زمانی، تحقق می‌یابد.

در اینجا لازم است به سؤالی که احتمالاً به ذهن متبادر می‌شود، اشاره کنیم و پاسخ دهیم. و آن اینکه چرا با وجود اینکه خداوند مظاهر صفات جمال و کمال خود را در میان انسان‌ها قرار داد و در حقیقت زیبایی خود را در یک نمایشگاه انسانی به تجلی گذاشت، عده کثیری عاشق او نشدند. و حتی دست به جنایت هولناک قتل این مردان الهی زدند؟

پاسخ این است که دیدن کمال و جمال تنها با چشم سر میسر نیست. همچنان که دیدن نور خورشید در عالم ظاهر، چشمان سالم می‌خواهد و شخص نابینا آن را نمی‌بیند، در عالم معنا نیز کوردلان از دیدن آن اختران فروزان الهی بهره‌ای نمی‌برند و جز بر قساوت و دشمنی و شقاوتشان افزوده نمی‌شود. قطعاً آنان نیز زمانی قلب پاک و سالمی داشتند که از درک زیبایی لذت می‌بردند اما به علت انغمار در شهوات و خواهش‌های نفسانی، حیات و حساسیت قلب خود را از دست داده‌اند.

حلول یا مظهریت

آنچه اعتقاد شیعه اثنی عشری و عرفان برآمده از این مکتب است، این است که «ایشان مظهر و نماینده اتم صفات حق و اسماء الحسنای الهی هستند؛ باطنشان گنجینه اسرار علم لدنی و ظاهرشان محل بروز کمالات لم یزلی و حقیقت ایشان، آئینه وجود سبحانی است. چون انسان کامل اشرف مخلوقات حق تعالی است، صفات حق در مرآت وجود او ظاهر می شود و بعضی از اوصاف و اسرار الوهیت را نشان می دهد؛ این است که بعضی از کوه بینان و بی خردان، نسبت الوهیت به این بزرگان داده اند، چنان که مسیحیان چون دیدند حضرت مسیح علیه السلام مرده را زنده می کند و کور مادرزاد را بینا می سازد، او را خدا یا پسر خدایش خواندند. همچنین جماعتی از شیعیان که مشاهده نمودند حضرت علی علیه السلام کار خدایی می کند، خدایش گفتند با اینکه ایشان متصف به عین صفات خدا نبودند، بلکه از شدت قرب و منزلت، مظهر اتم صفات خدا گشتند. متصف شدن به عین صفات حق تعالی مطلبی است و نشان دادن صفات او مطلب دیگر، اولی محال و غیرواقع و دومی ممکن و واقع است. اینکه خداوند متعال در بسیاری از آیات قرآن، موجودات را نشانه و آیه خود قرار داده و امر به تدبر و تفکر در خلقت آسمانها و زمین فرموده، از جهت مظهریت و نمایندگی آنهاست و هر موجودی مظهر وجود و صفات موجد خود است اما مسلم است که در این میان انسان کامل و در رأس آنها امامان شیعه بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بالاترین مظهریت را دارند. بنابراین، ائمه اطهار علیهم السلام متصف به عین صفات حق تعالی نیستند زیرا همان گونه که خداوند متعال در مقام ذات، بی مثل و بی همتاست، در مرتبه صفات نیز بی مثل و بی نظیر است ﴿لیس کمثله شیء﴾ (شوری: ۱۱). ذات او عین صفات او و صفاتش با ذات او یکی است و هیچ تعددی در کار نیست.» (الله وردیخانی ۱۳۷۵: ۹۱)

بنابراین، صاحب ولایت مطلقه به لحاظ مظهریت مقصود انسان واقع می شود نه به لحاظ حلول جزء الهی در بدن آنان که عین کفر و شرک است. در حقیقت حلول هم به لحاظ عقلی مردود است و هم به لحاظ نقلی. فلاسفه در ردّ حلول چنین می گویند:

۱. در حلول چیزی در چیز دیگر، حتماً باید آن دو چیز از یک سنخ باشند و خداوند که واجب الوجود است با هیچ یک از موجودات ممکن هم سنخی ندارد تا در آنها حلول کند پس عقلاً حلول خداوند در موجودات و اشیاء محال است. (مصاحب: ج ۱، ۸۶۳)
۲. اگر بنا باشد خداوند در چیزی حلول کند، بدان معناست که آن چیز محل خداوند

می‌شود و در این هنگام چون حال به محل احتیاج دارد، پس خداوند نیز به آن محل احتیاج خواهد داشت. در حالی که ثابت شده است که خدا از هر جهت واجب و غنی و بی‌نیاز بالذات است و به هیچ چیز احتیاج ندارد و اگر به چیزی احتیاج داشته باشد از وجوب افتاده، به مرحله ممکنات تنزل پیدا خواهد کرد (الله وردیخانی، ۱۳۷۵: ۷۷).

اعتقاد به حلول جزء الهی در بدن یک انسان از سوی ائمه معصومین علیهم‌السلام نیز مردود شمرده شده است. برای مثال یونس بن عبدالرحمن می‌گوید در نامه‌ای از امام رضا علیه‌السلام سؤال کردم که آیا در حضرت آدم علیه‌السلام چیزی از جوهریت پروردگار بود؟ ایشان در جواب نوشت صاحب این اعتقاد چیزی از سنت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را ندارد و او زندق است.

برای درک معنی ظهور و تجلی خداوند در وجود امام معصوم علیه‌السلام غالباً از عمل آئینه و بازنمایی امور در آن سخن گفته می‌شود. تردیدی نمی‌توان داشت که آن چه در آئینه بازنموده می‌شود، در جسم آئینه حلول نکرده، و در درون آن نیز باقی نخواهد ماند به این ترتیب امام معصوم علیه‌السلام ظهور تجلی الهی است و هرگونه توهم حلول و اتحاد میان خالق و مخلوق - آنچنان که غالیان معتقدند - در این باب مردود است. اگر کسی بتواند به درک معنی ظهور و تجلی خداوند در وجود امام معصوم علیه‌السلام و مظهریت کامل او نسبت به همه اسماء و صفات حق تبارک و تعالی نائل شود، از فرو افتادن در ورطه غلو و تعطیل و همچنین تشبیهی که از اعتقادات سخیف برخی از غالیان است در امان خواهد بود و پرواضح است وقتی که معنای ظهور و تجلی فهم نشود، ائمه (ع) که دارای صفات الهی‌اند، مثل و شبیه خداوند محسوب می‌گردند و همین شباهت در اذهان ضعیف، تصور حلول جزء الهی در ایشان را ایجاد می‌کند.

تضییع حق به بهانه پرهیز از غلو

بی‌تردید بیعت با ائمه که این همه مورد تأکید است، نماد ارتباط ظاهری با ولی حق است و هرگونه ارتباط قلبی و مشبه شدن به صفات آنها از ارتباط ظاهری آغاز می‌شود و شاید بتوان گفت یکی از دلایل اینکه خداوند همواره فرامین‌اش را در قالب کتاب آسمانی همراه با ولی خود (پیامبران) به سوی انسان‌ها فرستاده است، همین است. یعنی اصل در تعلیم و تربیت انسان، معلم و مربی است نه تعالیم و فرامین به تنهایی و این است معنای فرمایش پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم که «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي مَا إِنَّ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا ابَدًا» (مجلسی ۱۴۰۳: ج ۲، ۱۰۴)

تاریخ اسلام در زمان هر یک از ائمه اطهار علیهم السلام، گروهی را ترسیم می‌کند که مدعی اسلام و ایمان و تبعیت از فرامین قرآن بوده‌اند، اما با امام عصر خود پیوندی برقرار نکرده‌اند. از مهم‌ترین این افراد خوارج را در زمان حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌توان نام برد که به علت دشمنی با قرآن ناطق، از قرآن مکتوب و مراحل و مقامات راه کمال که به رغم خود پشت سر گذاشته بودند، هیچ بهره‌ای نبردند و از عالم ایمان خارج گشتند. آنها به دلیل بریدن از صاحب ولایت مطلقه در زمان خویش تنها در ظاهر گرفتار و از رسیدن به حقیقت و باطن دین محروم ماندند.

غالیان نیز به رغم ادعای ظاهری عشق و محبت به ائمه، با انتساب الوهیت به ایشان و با ورود در جرگه کفر و شرک، عملاً از راه حق، خارج شده و مورد لعن و نفرین آن حضرات قرار گرفتند و بدین ترتیب معلوم شد که ادعای محبت ایشان، چیزی جز کذب و دروغ نیست بلکه مقصود حقیقی آنان از عشق و محبت و اطاعت، عشق و محبت و اطاعت نسبت به همان رهبرانی بود که خود را نماینده تام‌الاختیار ائمه معرفی می‌کردند. ائمه‌ای که به رغم ایشان با حلول جزء الهی به مقام الوهیت رسیده بودند.

اگرچه قبل از اینکه پدیده غلو به شکل فرقه‌ای مطرح شود، عده‌ای ناآگاه و جاهل که محبت آنها به ائمه (ع) بر پایه معرفت حقیقی استوار نبوده، در مورد خود آن بزرگواران نیز غلو کرده‌اند؛ اما حقیقتی که متأسفانه به آن کمتر توجه شده است این است که هرگز نمی‌بایستی به بهانه مبارزه با پدیده غلو، شأن و مقام حقیقی آن بزرگان نادیده گرفته شود و ایشان را از آن مقام شامخی که خداوند به آنها عنایت فرموده، تنها به دلیل قرار نگرفتن در مظان اتهام پائین آورد و حق ایشان را به گونه‌ای دیگر ضایع کرد. به عبارت دیگر، مقام مظهریت تام صفات حق مقامی است که هر کمالی در آن جای می‌گیرد تنها می‌بایستی این کمالات به نحو استقلالی و ذاتی به ایشان منتسب نشود و الا کمالات الهی به نحو تبعی و عرضی نه تنها بر آن بزرگواران قابل حمل است که با توضیحاتی که در مورد مقام خلافت الهی داده شد، حملش واجب و ضروری است.

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «از غلو در مورد ما پرهیز نمائید و در مورد ما قائل باشید به اینکه ما مربوب خداوند هستیم و آنگاه هر چه خواهید در مورد فضل و کمالات ما بگوئید.» (مجلسی ۱۴۰۳: ج ۲۵، ۲۷۰)

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز در حالی که امیرالمؤمنین علی علیه السلام را مخاطب قرار

می‌دهند می‌فرمایند: «قسم به کسی که جانم به دست اوست اگر بیم نداشتیم که گروه‌هایی از امت من در مورد تو آن چیزی را بگویند که در مورد پسر مریم گفته شد، امروز درباره تو مطالبی را می‌گفتم که هیچ گروهی از مردم از کنار تو گذر نمی‌کردند مگر اینکه خاک زیر قدم‌های تو را برای برکت برمی‌گرفتند (ابن ابی‌الحدید ۱۳۷۸: ج ۵، ۴). فرمایش حضرت صاحب (عج) در توقیعی که در ردّ غلات صادر کرده‌اند، نیز هرگز دلالتی بر انکار فضایل بی‌حد و حصر امامان معصوم (ع) ندارد:

خداوند عزوجل بالاتر از آن چیزی است که او را به آن توصیف می‌کنند. او منزّه است و ما حمد و سپاس او را می‌گوییم و با او در علم و قدرتش شریک نیستیم بلکه غیر از او هیچ‌کسی علم غیب نمی‌داند، چنان‌که خود در کتاب محکمش فرموده است: ﴿قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ﴾ (نحل: ۶۵) (مجلسی ۱۴۰۳: ج ۲۵، ۲۶۶)

مسلم است امام شرکت در علم و قدرت خدا را برای ائمه انکار فرموده‌اند نه وجود این کمالات را از باب خلافت و مظهریت (حسن زاده آملی ۱۳۷۲: ۹۳-۷۹). و اینکه امام می‌فرمایند: غیر از خداوند هیچ‌کس علم غیب نمی‌داند و آیه کریمه قرآن را دلیل فرمایش خود ذکر کرده‌اند، مراد علم غیب ذاتی و استقلال است و الاّ بر کسی پوشیده نیست که آن بزرگان دارای علم غیب بوده‌اند و در صورت لزوم اصحاب را از علم غیب خویش باخبر می‌فرمودند.

این آیه شریفه مانند آیاتی همچون ﴿إِنَّ الْحَكْمَ لِلَّهِ﴾ (انعام: ۵۷) است که خوارج به دلیل عدم رجوع به ترجمان حقیقی قرآن و قرآن ناطق برای فهم درست آن، تصور می‌کردند که اگر حاکم انسانی را بپذیرند با مفاد این آیه ناسازگار است، در حالی که قبول حکومت انسانی از باب شراکت در حکومت الهی درست نیست و اما قبول آن از باب خلافت الهی نه تنها مجاز بلکه لازم و ضروری است که بدون آن هرگز حکومت الهی در روی زمین تحقق نمی‌پذیرد.

برای اثبات علم الهی امام به فرمایشی از امام صادق علیه السلام اشاره می‌شود که ضمن آن یکی از شاگردان ایشان از امام سؤال می‌کند آیا امام علم غیب می‌داند؟ امام می‌فرمایند: خیر، اما هرگاه بخواهد چیزی را بداند، خدا به او می‌آموزد «إِنَّ الْأَمَامَ إِذَا شَاءَ أَنْ يَعْلَمَ عِلْمَهُ» (کلینی [بی تا]: ۳۸۰)

مسلم است چنین فرمایشاتی بر این حقیقت منطبق می‌شود که آنان علم غیب ذاتی

و استقلالی و از باب شرکت در علم غیب خداوند را انکار کرده‌اند نه علم غیب به طور مطلق و از باب خلافت و مظهریت را. این حقایق در باب بقیه صفات الهی از جمله «قدرت» نیز صادق است و ائمه اطهار (ع) این صفات را نیز از باب خلافت و مظهریت به نحو اتم دارا می‌باشند.

نتیجه

با توضیحاتی که بیان شد، روشن می‌شود که:

۱. فرقه‌های غالی به انگیزه دشمنی شیعه و ائمه اطهار (ع) پدید آمده است، اگرچه کم و بیش در بین غلات افراد جاهلی هم که محب امامان شیعه بودند، یافت می‌شود اما از آنجا که محبت ایشان بر مبنای معرفت نبوده، کمالات ائمه را استقلالی پنداشته‌اند به دام غلو گرفتار شدند و عموماً این افراد باز یچه دست دشمنان فرقه‌ساز و عامل اجرای نقشه‌های شوم آنان قرار گرفته‌اند؛ بدین ترتیب فرقه‌های غالی نه در مقام دوستان ناآگاه، بلکه به سان دشمنانی آگاه قصد نابودی مکتب مترقی تشیع را داشته‌اند؛ آنان مترقی‌ترین و مؤثرترین عامل هدایت و تربیت و وصال به مقصد غایی را که همانا وجود مقدس حضرات معصومین (ع) است، حنان در جوامع اسلامی در غربت نگاه داشتند که آثار این غربت هنوز بعد از گذشت قرون متمادی نیز زایل نگشته است.
۲. شیعیان نیز در مواجهه با عقاید غلوآمیز این فرقه‌ها برای تیرنه خود و رفع اتهام از مکتب تشیع، در بسیاری از موارد مقام و شأن حقیقی آن بزرگان را به فراموشی سپرده و آن گونه که شایسته مقام آن بزرگان است آنان را ننساخته‌اند و یا دست‌کم کمالات آنان را مطرح نکرده‌اند. شاهد این مطلب، غلوآمیز خواندن بسیاری از روایاتی است که در شأن آن بزرگان وارد شده است.
۳. می‌توان بدون آنکه به غلو در شخصیت آن بزرگان قائل شد و مخلوقیت و مربوبیت آنان را نادیده گرفت از طریق مظهریت و تجلی صفات حق در آنان، عالی‌ترین کمالات را به آنان منتسب دانست.
۴. میان حلول صفات خداوند در جسم ائمه (ع) و مظهریت آنان نسبت به صفات خداوند تفاوت اساسی وجود دارد.
۵. اگر کسی بتواند به درک درست از معنای ظهور و تجلی خداوند در وجود امام معصوم علیه السلام و مظهریت کامل او نسبت به همه اسماء و صفات حق تبارک و تعالی نایل شود، از فرو افتادن در ورطه تشبیه و تعطیل (وغلو) در امان خواهد بود.

۶. معنای عدم شرکت ائمه در علم و قدرت خداوند که توسط خود آنان به شیعیان اعلام شده، عدم وجود این کمالات در آنان در عالی ترین حد خود نیست بلکه آنان از آنجا که مظهر تمام صفات حق‌اند، به نحو خلافت و نه شراکت واجد همه صفات الهی از جمله علم غیب و قدرت هستند به طوری که هرگاه بخواهند که بدانند، می‌دانند و بر اساس مقام ولایت تکوینی خود به اذن تکوینی حق، هرگاه بخواهند که امری محقق شود، محقق می‌شود.

۷. ملاک ایمان انسان‌ها، پذیرش و محبت امام هر عصری است، چرا که ایمان به خدا و رسولش است و اطاعت از فرامین خدا و رسول‌اش در ایمان و اطاعت نسبت به امام هر عصری تجلی می‌یابد. بدین ترتیب، میان اعتقاد به توحید و اعتقاد به امامت ارتباط وثیق و محکمی وجود دارد به طوری که با توجه به دلایل عقلی و نقلی بدون اعتقاد به امام هر عصری اعتقاد به توحید نیز با اشکالات عدیده‌ای روبه‌روست.

۸. معلوم می‌شود که اختلاف میان تشیع و سایر فرق اسلامی اختلافی سطحی و ظاهری و تنها مربوط به یک واقعه تاریخی نیست و در حقیقت دو طریقه ظاهر و باطن یا ملک و ملکوت را آشکار می‌سازد. یعنی، شیعه با اعتقاد به امام در مقام مظهر صفات حق در واقع نه چهره ملکی، که ملکوت وی را می‌نگرد.

منابع و مأخذ

- ابراهیمی دینانی، غلامحسین (۱۳۷۵)، اسماء و صفات حق تبارک و تعالی، تهران، انتشارات اهل قلم.
- آشتیانی، جلال‌الدین (۱۳۷۵)، شرح مقدمه قیصری بر فصوص الحکم، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم.
- ابن ابی الحدید، عزالدین (۱۳۷۸)، شرح نهج البلاغه، تصحیح محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، دار احیاء الکتب العربیه.
- اشعری قمی، سعد بن عبدالله بن ابی خلف (۱۳۶۱)، المقالات والفرق، تصحیح محمد جواد مشکور، تهران، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم.
- اشعری، علی بن اسماعیل (۱۹۴۰)، مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین، استامبول، جمعیه المشرقین المانیه.
- الله وردیخانی، علی (۱۳۷۵)، مبدأ و معاد، مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی، ج اول.
- بدوی، عبدالرحمان (۱۹۷۳)، مذاهب الاسلامیین، بیروت، دارالعلم للملایین، چاپ اول.

- بهبودی. محمد باقر (۱۳۶۲). معرفه الحدیث و تاریخ نشره و تدوینه و ثقافته عند الشیعه الامامیه، تهران. وزارت فرهنگ و آموزش عالی، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی.
- حسن زاده آملی، حسن (۱۳۷۲). انسان کامل از دیدگاه نهج البلاغه، قم، انتشارات قیام.
- طه حسین [بی تا]: الفته الکبری علی و بنوه، قاهره، دارالمعارف
- دشتی، محمد (۱۳۷۹)، ترجمه نهج البلاغه، قم، انتشارات حضور.
- شهرستانی، ابوالفتح محمد بن عبدالکریم [بی تا]. الملل و النحل، بیروت، دارالمعرفه للطباعة و النشر، چاپ دوم.
- صفری فروشانی، نعمت الله (۱۳۷۸)، غالیان کاوشی در جریانها و برآیندها تا پایان سده سوم، مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، چاپ اول.
- طباطبایی، محمد حسین (۱۳۶۳)، تفسیر المیزان، ترجمه سید محمد باقر همدانی، تهران، نشر بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی، با همکاری مرکز نشر فرهنگی رجاء و مؤسسه انتشارات امیرکبیر.
- طبری، محمد بن جریر (۱۳۸۷)، تاریخ الامم و الملوک، به تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، التراث العربی
- طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن [بی تا]: اختیار الرجال، قم، منشورات رضی.
- العروسی الحویزی، علی بن جمعه (۱۳۷۳)، تفسیر نورالثقلین، قم، مؤسسه اسماعیلیان، چاپ چهارم.
- عسگری، سید مرتضی (۱۳۹۲)، عبد الله بن سبأ، تهران، المطبعه الاسلامیه، چاپ اول.
- قمی، حاج شیخ عباس (۱۳۴۹)، مفاتیح الجنان تصحیح حاج سید هاشم رسولی محلاتی، قم، انتشارات علمیه اسلامیه.
- کلینی، ابوجعفر محمد بن یعقوب [بی تا]: اصول کافی، ترجمه و شرح حاج سید جواد مصطفوی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اهل بیت علیهم السلام.
- مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۳)، بحارالانوار، بیروت، مؤسسه الوفا، چاپ دوم.
- محمدی ری شهری، محمد (۱۴۰۴)، میزان الحکمة، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، چاپ اول.
- معودی، ابوالحسن علی بن الحسین (۱۳۸۷)، مروج الذهب، مصر، بی تا.
- مشکور، محمد جواد (۱۳۷۴)، فرهنگ فرق اسلامی، مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی، آستان قدس رضوی.
- مصاحب، غلامحسین (۱۳۵۶)، دائرة المعارف فارسی، تهران، شرکت سهامی کتابهای جیبی (وایسته به انتشارات امیرکبیر) با همکاری مؤسسه انتشارات فرانکلین.
- نجاشی اسدی کوفی، ابوالعباس احمد بن علی [بی تا]، رجال النجاشی، تحقیق سید موسی شبیری زنجانی، قم، انتشارات جامعه مدرسین، چاپ اول.

- نوبختی، ابو محمد حسن بن موسی (١٣٨٨)، فرق الشیعه، تعلیق سید محمد صادق بحر العلوم، نجف، مکتبه الحیدریه، چاپ چهارم.
- ولوی، محمد علی (١٣٦٧)، تاریخ کلام و مذاهب اسلامی، تهران، انتشارات بعثت.
- همدانی، عبدالصمد (١٣٧٤)، بحر المعارف، ترجمه حسین استاد ولی، تهران، انتشارات حکمت، چاپ اول.
- رافعی [بی تا]، اسلامنا فی التوفیق بین السنه و الشیعه، [بی تا]، [بی جا]
- شیخ صدوق [بی تا] توحید، [بی تا]، [بی جا].